

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

قبل از ماه مبارك رمضان مباحثي را در مورد حرمت تكسب به خمر عنوان كرديم ، و عمده مطالب آن گذشت و به اين نتيجه رسيديم كه از ادله استفاده مي شود تكسب به خمر «إذا كان بقصد الاسكار» اگر انسان خمر را بقصد اسكار بخرد يا بفروشد ، اين بعلاوه اينكه معامله اش باطل است يك كارهرامی را نیز انجام داده است.

مفاد روايت جميل بن دراج

در جلسه قبل (قبل از ماه رمضان) روايت جميل بن دراج را عنوان كرديم كه چه بسا از اين روايت استفاده مي شد كه: تكسب به خمر مانعي ندارد. جميل بن دراج به امام صادق(ع) عرض كرد: «يكون لي على الرجل الدراهم - از يك مردی دراهمی را طلب دارم، - فيعطيني بها خمرأ - آن مرد بجای اين كه درهم من را بپردازد بجای آن خمر به من می دهد؛ - فيعطيني بها خمرأ - امام(ع) فرمودند: - خذها ثم افسدها» خمر را بگير بعد افسادش بكن. آن وقت ابن ابي عمير گفته مراد امام(ع) از اين كه فرمود: «ثم افسدها» يعنى «اجعلها خلا» او را بعنوان خل قرار بده، البته ما راجع به اين روايت مفصل صحبت كرديم، از روايت به حسب ظاهر استفاده مي شود كه عوض قرار گرفتن خمر از آن دراهمی كه او طلب دارد اشكالي ندارد.

و باز هم از روايت استفاده مي شود: تكسب به خمر إذا كان بقصد الفساد و بقصد تخليل مانعي ندارد. در آن جلسه قبل نكاتی را در مورد اين روايت عرض كرديم و یکی دو نکته باقی مانده است كه برای تكميل بحث بايد ذكر كنيم تا اين مسأله تمام شود. اينجا نتيجه ای كه ما گرفتيم اين بود (طبق روايات و ادله گذشته) گفتيم از ادله استفاده نمی شود كه بيع و شراء خمر مطلقاً حرام است، بلكه آن روايتی كه پيامبر فرمود: «لعن رسول الله» خمر را، بايع خمر را، مشتري خمر را، عاصر خمر را، معتصر خمر را، گفتيم اين انصراف به آنجايی دارد كه «للاسكار» است. حالا اگر فرض كنيم كه آن ادله هم اطلاق دارد، اين روايت جميل بن دراج بر اين دلالت دارد كه اگر کسی بقصد تخليل تكسب به خمر كند مانعي ندارد.

نسبت بين روايات

آيا نسبت بين روايت جميل بن دراج و آن روايات ديگر، عام و خاص مطلق است يا مطلق و مقيد است؟ بگويم آن ادله بصورت مطلق دلالت دارد بر بطلان تكسب به خمر و حرمت تكسب به خمر مطلقاً، يعنى چه بقصد تخليل باشد و چه بقصد تخليل نباشد. احتمال اول: اين روايت جميل بن دراج، آن روايات و ادله مطلقه را تقيد می زند، می گوید: تكسب به خمر إذا كان بقصد تخليل مانعي ندارد. اين يك احتمال كه ما بگويم نسبت بين اين دو، نسبت عام و خاص مطلق است يا بگويم مطلق و مقيد است.

احتمال دوم : (این احتمال دوم در کلام مرحوم محقق خوئی(قدس سره) در کتاب محاضرات فی الفقه الجعفری آمده است. از مرحوم آقای خوئی دو تقریرات بحث معاملات چاپ شده است، یکی مصباح الفقاهه است که کتاب معروفی هست و الان هم خیلی مورد استفاده و استناد است، یکی دیگر هم محاضرات فی الفقه الجعفری آن هم دو جلد است که تقریرات بحث مکاسب ایشان هست). ایشان گویا می‌خواهند بفرمایند که نسبت بین این روایت (روایت جمیل) و آن روایات عموم و خصوص من وجه است. در روایات دیگر من جهت البایع خصوصیتی داشت، اما من جهت المعامله اطلاق دارد. در آن روایات داشتیم که اگر يك بايع مسلمانی خمری را بخرد یا بفروشد فرمودند حرام، از جهت این که آیا بقصد تخلیل باشد یا بقصد تخلیل نباشد اطلاق دارد.

اما از جهت این که بايع، بايع مسلمان است خصوصیت داشت، این روایت جمیل عکس آن است، در این روایت جمیل من جهت البایع اطلاق دارد، ببینید در روایت جمیل نمی‌گوید من از يك آدم ذمی دراهمی را می‌خواهم. می‌گوید: «لی علی الرجل الدراهم» از يك مردی، آن مرد ممکن است مسلمان باشد و ممکن است ذمی باشد، لی علی الرجل الدراهم از جهت این که بايع مسلمان باشد یا غیر مسلمان اطلاق دارد. اما جهت معامله‌اش يك جهت خاصی است. می‌گوید: «إذا كان بقصد تخلیل» در نتیجه نسبت بین این روایت و آن روایات می‌شود نسبت عام و خاص من وجه. ماده اجتماعشان که با یکدیگر تعارض می‌کنند این است : بايع مسلمانی که خمر را بقصد تخلیل بفروشد، آن روایات دسته اول می‌گوید : جایز نیست؛ این روایات دسته ثانیه می‌گوید: اگر بقصد تخلیل باشد مانعی ندارد. لذا در ماده اجتماع تعارضاً تساقطاً.

آن وقت در این صورت تعارض، باید این دو دسته دلیل‌ها را بگذاریم کنار و مراجعه کنیم به عموماتی که در مانحن فیه داریم. عمومات می‌گوید: «ثمن الخمر سحت» یا «من السحت ثمن الخمر» این بیان ایشان به نظر ما بیان تامی نیست؛ برای این که در آن روایتی که نقل شده از پیامبر، که پیامبر(ص) لعن فرموده خمر را، عاصر خمر را، بايع خمر و مشتری خمر را، آن روایت کجایش اختصاص به مسلمان داشت؟ که ما بگوییم آن روایات اختصاص به مسلمان دارد؛ اصلاً خود این روایت من السحت یا من السحت ثمن الخمر در کجایش دارد که بايع مسلمان باشد؟ لذا این بیان که ما بخواهیم نسبت را عام و خاص من وجه قرار بدهیم و از این راه وارد بشویم درست نیست.

برخی از تلامیذه ایشان فرموده اند: که ما بگوییم در مورد تعارض، این روایاتی که می‌گوید: مطلقاً بیع و شراء خمر باطل است، حتی آنجایی که بقصد تخلیل باشد این را مقدم کنیم؛ چرا؟ چون اینها باهم تعارض می‌کنند و آنی که موافق با قرآن است همین روایات مانعه است؛ روایاتی که می‌گوید: خمر ثمنش سحت است، باطل است، حرام است تکلیفاً و وضعاً این چنین است، فرقی نمی‌گذارد بین آنجایی که کسی خمر را بقصد تخلیل بفروشد و بین آنجایی که به قصد الاسکار بفروشد.

آن وقت این روایات با ظاهر قرآن که گفتیم: «انما الخمر و الميسر و الانصاب و الزلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه» این اجتنبوه در اینجا اطلاق دارد یعنی از همه تصرفاتش اجتناب بکنید، بیع نکنید، شراء نکنید، اجتناب کنید از «کل ما يرتبط بالخمر».

این بیان چند اشکال دارد، اشکال اول همان اشکالی است که به فرمایش مرحوم آقای خوئی عرض کردیم که: نسبت در اینجا اصلاً عام و خاص من وجه نیست، تا ما برویم سراغ مرجحات خارجی و بخواهیم قرآن و کتاب را بعنوان مرجح قرار بدهیم؛ نسبت از اول مطلق و مقید است. اشکال دوم: این است که ما در بحث آیه شریفه خمر، گفتیم: که از این آیه نمی‌توانیم بطلان تکسب به خمر را استفاده کنیم؛ و آیه دلالت بر بطلان تکسب به خمر ندارد. بنابر این، آیه را نمی‌توانیم مرجح قرار بدهیم و نیازی هم به مسأله مرجح در اینجا نیست.

از فرمایشات امام(رضوان الله علیه) استفاده می‌شود که ایشان هم نسبت را عام و خاص یا مطلق و مقید قرار داده‌اند؛

فرموده‌اند: این روایت جمیل دلالت براین دارد که: تکسب به خمر إذا كان بقصد تحليل این مانعی ندارد. پس مطلب اول این شد که: ادله ای که ما در مانحن فیه داریم نسبتشان بین یکدیگر چیست؟ آیا نسبتشان عام و خاص مطلق است؟ یا عام و خاص من وجه که این روشن شد. مطلب دیگر این است که این روایت جمیل را که ما در اینجا خواندیم آیا از آن استفاده می‌شود که تکسب به خمر إذا كان بقصد تحليل مانعی ندارد؟ قبلاً روایات زیادی را مطرح کردیم و گفتیم: ادله حرمت خمر در آنجایی است که مسأله اسکار مطرح است اما آنجایی که بقصد تحلیل باشد اصلاً ادله حرمت خمر شامل او نمی‌شود. اما حالا ما باشیم و این روایت جمیل، در روایت جمیل از امام صادق (ع) سؤال می‌کند من از يك مردی دراهمی طلب دارم، او مرد هم به من خمر می‌دهد، امام (ع) فرمود: «خذها ثم افسدها» بعد این ابی عمیر که راوی روایت است، گفته مراد از افساد یعنی «اجعلها خلا» آیا از این روایت این معنا استفاده می‌شود یا نه؟

مرحوم آقای خوئی در کتاب مصباح الفقاهة، (آن مطلبی را که از محاضرات نقل کردیم در کتاب مصباح الفقاهة نیست)، در مصباح الفقاهة این مطلب وجود دارد که ایشان می‌فرماید: ما اساساً از این روایت جمیل نمی‌توانیم استفاده کنیم که تکسب به خمر جایز است؛ عبارت ایشان در مصباح الفقاهة جلد 1، صفحه 148، چنین است: «لا يتوهم ان الرواية ظاهرة في جواز اشتراء الخمر بقصد التخليل فنرفع اليد بهاء عن ظهور ما يدل على حرمة بيعه مطلقاً وضعاً و تكليفاً فتختص حرمت بيع الخمر بغير هذه الصورة - اگر کسی توهم کند که از این روایت جمیل جواز شراء خمر إذا كان بقصد تحليل استفاده می‌شود، می‌فرمایند این توهم فاسد است - اجنبية عن قضية البيع و الشراء - ایشان می‌فرماید: اصلاً این روایت ربطی به بیع و شراء خمر ندارد؛ پس چیست؟ - و انما هي راجعة الى جواز الخمر من المديون مسلماً او كافراً وفائاً عن الدين» ایشان می‌فرماید:

روایت فقط دلالت دارد که اگر کسی بخواهد بعنوان وفاء دین خودش به انسان خمر را بدهد اخذش جایز است؛ اخذ خمر بعنوان وفاء به دین جایز است اما تکسب و معامله و... را نمی‌شود از آن استفاده کرد. پس این فرمایشی است که مرحوم آقای خوئی (قدس سره) دارند که روایت جمیل فقط می‌گوید: شخصی می‌گوید من از يك مردی دراهم می‌خواهم، او هم بجای این که دراهم را به من بدهد خمر به من می‌دهد، امام می‌فرمایند: «خذها ثم افسدها» می‌فرمایند از آن نمی‌شود استفاده کرد که اینجا بحث تکسب مطرح است؛ این می‌خواسته بعنوان وفاء به دین خود خمر بدهد، امام (ع) فرموده: اخذ آن جایز است.

مناقشه در فرمایش آقای خوئی

مناقشه‌ای که ما در فرمایش مرحوم آقای خوئی داریم این است که: بلی، درست است که در روایت مسأله بیع و شراء نیامده است؛ اما بحث ما در باب خمر مگر در خصوص بیع و شراء خمر است؟ وقتی در مکاسب محرمه می‌گوییم: تکسب به خمر حرام است، تکسب شامل بیع خمر، شراء خمر، هبه معوضه، صلح و هر چیزی را که ما بخواهیم در مقابلش پولی بگیریم می‌شود و شارع تحریم کرده است و ما در خصوص بیع و شراء بحث نداریم؛ بلی درست است روایت همین است که شما می‌فرمایید؛ در روایت نه مسأله بیع آمده است و نه مسأله شراء آمده است. اما سؤال ما این است که آیا از روایت نمی‌شود يك تکسب قهری را فهمید؟ وقتی امام (ع) می‌فرمایند: «خذها» یعنی «خذها عوضاً عن الدراهم»، وقتی عوضاً عن الدراهم شد؛ یعنی شما تکسب کردید خمر را در مقابل دراهم؛ حالا باطنش وفای به دین است باشد، اما وفاء به دینی است که قهراً ملازمه با تکسب دارد، بنابر این، این فرمایش ایشان فرمایشی درست نیست.

آخرین نکته‌ای که ما در این روایت عرض می‌کنیم، مطلبی است که در کلمات بعضی از تلامیذه مرحوم آقای خوئی در کتاب ارشاد الطالب آمده است، ببینیم آیا این درست است یا نه؟ ما گفتیم: روایت دلالت بر این دارد «خذها ثم افسدها» امام (ع) می‌فرماید: اگر تکسب به خمر بقصد افساد باشد، که یکی از مصادیق افساد تحلیل است، این مانعی ندارد. در کتاب ارشاد الطالب در صفحه 41، فرموده است: این که در روایت امر شده به این که «اجعلها خلا» این اصلاً يك حکم دیگری است

«خذا» اولین حکمی است که امام فرموده است، يك حكم دوم هم امام فرموده است و آن «اجعلها خلا» است . و فرمودند این اجعلها خلا قید برای حکم اول نیست؛ مثل این که وقتی سؤال می‌کنیم آقا تکالیفی که بر انسان است نسبت به میت چیست؟

می‌گویند تغسیل الميت و الصلاة علیه و دفنه، چطور در اینجا صلاة قید تغسیل نیست؛ یعنی شما باید تغسیل را بکنید، اینطور نیست که اگر بگوییم حالا نماز نمی‌خوانند پس تغسیل هم نکند، حالا دفن نمی‌کنند پس نماز هم نخوانند؛ در آنجا چطور صلاة قید برای تغسیل نیست؛ اینجا هم همینطور است «خذا» اینجا حکم تمام شد. بعد می‌فرمایند: «ثم افسدها» این هم يك حكم دومی است. می‌خواهیم ببینیم آیا این فرمایش درست است؟ آیا ما باشیم و این عبارت روایت مخصوصاً با وجود کلمه ثم، ثم دلالت بر این ندارد که این يك حكم دومی است، اینجا روایت ظهور عرفی روشن دارد در این که «خذا للافساد» «خذا لتخلیل»، نه این که امام بفرمایند خذا، اگر اینطور بود آن وقت می‌گفتیم روایت بنحو مطلق می‌گوید تکسب به خمر جایز است، چه بقصد تخلیل باشد چه بقصد تخلیل نباشد؛ نه، روایت می‌گوید: «خذا ثم» این ثم قید است برای خذاست. یعنی این را بگیر برای اینکه افسادش کنید، بنابر این، این فرمایشی هم که آنجا فرموده‌اند فرمایش تامی نیست.

تکمله بحث

تا اینجا تکمله بحثی بود راجع به روایت جمیل که در جلسه گذشته بیان شد. پس ما خلافاً لمرحوم آقای خوئی و تلامیذه ایشان، می‌گوییم: از روایت استفاده می‌شود که تکسب به خمر «إذا كان بقصد تخلیل» مانعی ندارد. و این روایت مقید آن روایات مطلقه است و نسبت به هم عام و خاص من وجه نیست.

بعد از این دو بحث در اینجا باقی می‌ماند اولین بحث این است که آیا حرمت تکسب به خمر در آنجایی که هردو نمی‌هستند آنجا هم وجود دارد؟ آنجایی که هردو (بایع و مشتری) مسلمان هستند مسلم است، آنجایی که احدهما یعنی بایع یا مشتری مسلمان است باز هم حرمت تکسب به خمر وجود دارد. إنما الكلام در این که حالا اگر يك ذمی به ذمی دیگر خمری را فروخت آیا در اینجا می‌توانیم بگوییم حرمت وجود دارد و معامله شان هم باطل است؟ آیا حرمت تکلیفیه و وضعیه در آنجای که ذمی به ذمی می‌فروشد آنجا هم وجود دارد یا ندارد که این بحث را ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.